

## درس چهل و هشتم

### داود پادشاه و وعده خداوند

۱ سموئیل ۱۸، ۲ سموئیل ۷

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود تعیین کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید برنامه خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر برنامه طریق عدالت را به شما تقدیم می‌کنیم. امروز به داستان داود نبی ادامه می‌دهیم. در درسهای گذشته دیدیم که چگونه خدا داود را برگزید تا دومین پادشاه بنی اسرائیل باشد، اگر چه او از همان آغاز بر تخت سلطنت ننشست. خدا شاول، پادشاه اول، را رد کرد، زیرا او به اراده خدا اهمیتی نمی‌داد. اما خدا درباره داود چنین شهادت داد، «داود بن یسی را مرغوب دل خود یافته‌ام که به تمامی اراده من عمل خواهد کرد.» (اعمال ۱۳:۲۲) در درس گذشته دیدیم که داود جولیات غول‌پیکر را با یک فلاخن و سنگ و یک ایمان راسخ به خدای زنده از پای درآورد. حال بیایید به داستان داود ادامه دهیم و ببینیم چگونه داود جایگزین شاول پادشاه اسرائیل شد.

و واقع شد هنگامی که داود از کشتن فلسطینی بر می‌گشت، چون ایشان می‌آمدند که زنان از جمیع شهرهای اسرائیل با دفها و شادی و با آلات موسیقی سرود و رقص کنان به استقبال شاول پادشاه بیرون آمدند. و زنان لهو و لعب کرده، یکرنگ را می‌سراییدند و می‌گفتند: «شاول هزاران خود را و داود ده هزاران خود را کشته است.» و شاول بسیار غضبناک شد، و این حسن در نظرش ناپسند آمده، گفت: «به داود ده هزاران دادند و به من هزاران دادند. پس غیر از سلطنت برایش چه باقی است؟» (۱۸:۶-۹)

پس، می‌بینیم که مردم اسرائیل چقدر داود را دوست داشتند. اما هر چه بیشتر داود را دوست داشتند، تنفر شاول نسبت به داود بیشتر می‌شد. حسادت دل شاول را پر ساخت و بر او مسلط شد به طوریکه او به این فکر افتاد که چه کند تا او را سر راه بردارد. در نتیجه داود، فرار کرد و در بیابان، همرا با چهار صد مرد اسرائیلی که او را همراهی می‌کردند مخفی شد. شاول و سربازانش در بیابان به دنبال داود رفتند. شاول هر چه در توان داشت رو کرد تا داود را بگیرد و بکشد. اما، نتوانست به خواسته‌اش برسد زیرا خداوند با داود بود. اما شاول موجب اضطراب داود شد. داود و همراهانش به مدت هشت سال از دست پادشاه خشمناک در حال فرار بودند.

با اینحال، حسادت و خشمی که شاول نسبت به داود از خود نشان می‌داد باعث نشد داود از او متنفر شود. چرا داود از شاول متنفر نبود؟ داود نمی‌توانست شاول را بکشد، زیرا داود با خدایی راه می‌رفت که آفتابش بر عادلان و بدان به یک سان می‌تابید. همانگونه که کتاب مقدس می‌گوید:

«هر که محبت می‌نماید از خدا مولود شده است و خدا را می‌شناسد، و کسی که محبت نمی‌نماید، خدا را نمی‌شناسد زیرا خدا محبت است. اگر کسی گوید که خدا را محبت می‌نمایم و از برادر خود نفرت کند، دروغ‌گوست، زیرا کسی که برادری را که دیده است محبت ننماید، چگونه ممکن است خدایی را که ندیده است محبت نماید؟» (ایوحنا ۴: ۷، ۸، ۱۹، ۲۰)

وقت اندک ما به ما اجازه نمی‌دهد تمام وقایعی که میان داود و پادشاه رخ داده بخوانیم، اما می‌خواهیم به یکی از این داستانها نگاهی بیندازیم و محبت و فروتنی داود را ببینیم. از کتاب اول سموئیل، باب بیست و چهار بریتان قرائت می‌کنیم:

و واقع شد بعد از برگشتن شاول از عقب فلسطینیان که او را خبر داده، گفتند: «اینک داود در بیابان عین جدی است.» و شاول سه هزار نفر برگزیده را از تمامی اسرائیل گرفته، برای جستجوی داود و کسانش بر صخره‌های بزه‌های کوهی رفت. و به سر راه به آغل‌های گوسفندان که در آنجا مغاره‌ای بود، رسید. و شاول داخل آن شد تا پایهای خود را ببوشاند. و داود و کسان او در جانبهای مغاره نشسته بودند. و کسان داود وی را گفتند: «اینک روزی که خداوند به تو وعده داده است که همانا دشمن تو را به دستت تسلیم خواهد نمود تا هر چه در نظرت پسند آید به او عمل نمایی.» و داود برخاسته دامن ردای شاول را آهسته برید. و بعد از آن دل داود مضطرب شد از اینجهت که دامن شاول را بریده بود. و به کسان خود گفت: «حاشا بر من که از جانب خداوند که این امر را به آقای خود مسیح خداوند بکنم، و دست خود را بر او دراز نمایم، چونکه او مسیح خداوند است.» پس داود کسان خود را به این سخنان توبیخ نموده، ایشان را نگذاشت که بر شاول برخیزند، و شاول از مغاره برخاسته، راه خود را پیش گرفت.

و بعد از آن داود برخاسته، از مغاره بیرون رفت و در عقب شاول صدا زده گفت: «ای آقای پادشاه.» و چون شاول به عقب خود نگریست، داود را به زمین خم شده تعظیم کرد. و داود به شاول گفت: «چرا سخنان مردم را می‌شنوی که می‌گویند اینک داود قصد اذیت تو را دارد. اینک امروز چشمانت دیده است که چگونه خداوند تو را در مغاره امروز به دست من تسلیم نمود، و بعضی گفتند که تو را بکشم، اما چشمم بر تو شفقت نموده، گفتم دست خود را بر آقای خویش دراز نکنم، زیرا که مسیح خداوند است. و ای پدرم ملاحظه کن و دامن ردای خود را در دست من ببین، زیرا از اینکه جامه تو را بریدم و تو را نشکتم، بدان و ببین که بدی و خیانت در دست من نیست، و به تو گناه نکرده‌ام. اما تو جان مرا شکار می‌کنی تا آن را گرفتار سازی. خداوند در میان من و تو حکم نماید، و خداوند انتقام مرا از تو بکشد. اما دست من بر تو نخواهد شد. چنانکه مثل قدیمیان می‌گویند که شرارت از شیران صادر می‌شود، اما دست من بر تو نخواهد شد. و در عقب کیست که او را تعاقب می‌نمایی، در عقب سگ مرده‌ای بلکه در عقب یک گیک! پس خداوند داور باشد و میان من و تو حکم نماید و ملاحظه کرده، دعوی مرا با تو فیصل کند و مرا از دست تو برهاند.»

و چون داود از گفتن این سخنان به شاول فارغ شد، شاول گفت: «آیا این آواز توست ای پسر من داود؟» و شاول آواز خود را بلند کرده گریست. و به داود گفت: «تو از من نیکوتر هستی زیرا که تو جزای نیکو

به من رسانیدی و من جزای بدی به تو رسانیدم. و تو امروز ظاهر کردی که چگونه به من احسان نمودی چونکه خداوند مرا به دست تو تسلیم کرده، و مرا نکشتی. و اگر کسی دشمن خویش را بیابد، آیا او را به نیکویی رها نماید؟ پس خداوند تو را به نیکویی جزا دهد به سبب آنچه امروز به کردی. و حال اینک می‌دانم که البته پادشاه خواهی شد و سلطنت اسرائیل در دست تو ثابت خواهد گردید. (اسموئیل ۱:۲۴-۲۰)

پس از اینکه شاؤل، به خانه بازگشت، هنوز مدتی نگذشته بود که حسادت دوباره به دل شاؤل رخنه کرد و او را وا داشت تا به صحرا باز گردد و تعقیب داود را از سر گیرد. شاؤل به مدت هشت سال چنین کرد، همه به خاطر حسادت! اما، هر بار، داود را از دست شاؤل می‌راهنید. در پایان، شاؤل شرارتی را که خود کاشته بود درو کرد. ببینید در باب بیست و یک چه نوشته است:

و فلسطینیان با اسرائیل جنگ کردند و مردان اسرائیل از حضور فلسطینیان فرار کردند، و در کوه جلوبع کشته شده، افتادند. و فلسطینیان شاؤل و پسرانش را به سختی تعاقب نمودند، و فلسطینیان یوناتان و ایناداب و ملکیشوع پسران شاؤل را کشتند. و جنگ بر شاؤل سخت شد، و تیراندازان دور او را گرفتند و به سبب تیراندازان به غایت دلتنگ گردید.

و شاؤل به سلاحدار خود گفت: «شمشیر خود را کشیده، و آن را بر من فرود بر، مبادا نامختونان آمده، مرا مجروح سازند و مرا افتضاح نمایند.» اما سلاحدارش نخواست زیرا که بسیار در ترس بود. پس شاؤل شمشیر خود را گرفته، بر آن افتاد.

در آن روز، شاؤل و سه پسرش مردند. از این رو، فرزندان شاؤل کاملاً نابود شدند، همانگونه که خدا گفته بود. در بابهای بعدی، کتاب مقدس شرح می‌دهد که چگونه خدا سلطنت را به داود منتقل می‌کند. داود پادشاهی عادل بود که دوستدار عدالت بود و از گناه متنفر. داود خداوند خدا را با تمام دل و وجود خود دوست داشت. در افکار داود همیشه کلام خدا و جلال خدا بر همه چیز مقدم بودند. پس از اینکه داود سلطنت خود را آغاز کرد اولین کاری که خواست بکند این بود که خیمه اجتماع و تابوت عهد را به اورشلیم بیاورد. اورشلیم پایتخت اسرائیل شده بود، و به همین خاطر داود می‌خواست خیمه عبادت و مذبح قربانی را در آنجا برپا کند. کتاب مقدس به ما می‌گوید پس از اینکه داود خیمه اجتماع را به اورشلیم منتقل کرد، در نظر داشت معبدی زیبا بسازد تا نام خداوند را جلال دهد. داود می‌خواست معبدی بسازد که تابوت عهد در آن قرار بگیرد و گناهکاران برای پوشش گناهان خود قربانی بگذرانند. اما، خداوند به داود گفت او آن کسی نیست که باید برای او خانه‌ای بسازد، بلکه خدا برای او خانه‌ای خواهد ساخت، یعنی سعادت که تا به ابد پایدار خواهد بود! به عهدی که خدا با داود بست گوش دهید. او به داود گفت:

«زیرا روزهای تو تمام خواهد شد و با پدران خود خواهی خوابیدی و ذریت تو را که از صلب تو بیرون آید، بعد از تو استوار خواهم ساخت، و سلطنت او را پایدار خواهم نمود. و او برای اسم من خانه‌ای بنا خواهد

نمود و کرسی سلطنت او را تا ابد پایدار خواهیم ساخت.» من او را پدر خواهیم بود و او مرا پسر خواهد بود. و خانه سلطنت تو، به حضورت تا ابدالابد پایدار خواهد شد.» (۲ سموئیل ۷:۱۲-۱۶)

آیا عهدی را که خدا در آن روز با داود بست می‌دانید؟ عهدی که خدا با داود بست بسیار عجیب و فوق از درک و تصور بشر بود! خدا به داود وعده داد، «و خانه سلطنت تو، به حضورت تا ابدالابد پایدار خواهد شد!»

چگونه پادشاهی داود تا به ابد پایدار می‌ماند؟ چگونه ممکن است؟ چگونه داود که تنها یک انسان است، مملکتی داشته باشد که تا ابدالابد دوام بیاورد؟ پاسخ اینجاست: خدا به داود وعده داد که از نسل او شخصی برخواهد خواست که پادشاهی‌ای جاودانی برقرار خواهد کرد. از نسل داود انسانی به دنیا خواهد آمد که تا به ابد قدرت را در آسمان و بر زمین در دستان خود خواهد گرفت. او شاه شاهان، رب‌الارباب، شاهزاده سلامت نامیده خواهد شد. صدها سال پس از داود، یعنی هفتصد سال پیش از اینکه شاه شاهان به دنیا بیاید، اشعیای نبی درباره او چنین نوشته بود:

برای ما ولدی زاییده و پسری به مام بخشیده شد و سلطنت بر دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و مشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و سرور سلامتی خوانده خواهد شد. ترقی سلطنت او را بر کرسی داود و بر مملکت وی انتها نخواهد بود تا آن را به انصاف و عدالت از الان تا ابدالابد ثابت و استوار نماید. غیرت یهوه صباوت این را بجا خواهد آورد.

آیا می‌دانید در میان فرزندان داود، به چه کسی این قدرت داده شد تا یک پادشاهی ابدی برقرار کند؟ آیا می‌دانید چه کسی در روز داوری بر بنی‌آدم داوری خواهد کرد و تا به ابد سلطنت خواهد کرد؟ بله، او نجات‌دهنده، پادشاه آسمان است، کسی که از یک باکره متولد شد، باکره‌ای که از نسل داود بود. کتاب مقدس درباره این پادشاه چنین می‌نویسد: «خدا نیز او را بغایت سرافراز نمود و نامی را که فوق از جمیع نامها است، بدو بخشید!» (فیلیپان ۹:۲)

هنگامی که داود نقشه خدا را برای فرستادن نجات‌دهنده از نسل او فهمید، به روی زانوهای خود افتاد و خداوند را پرستش کرد،

«ای خداوند یهوه، من کیستم و خاندان من چیست که مرا به این مقام رسانیدی؟ و این در نظر تو ای خداوند یهوه امر قلیل نمود زیرا که درباره خانه بندهات نیز برای زمان طویل تکلم فرمودی. آیا این ای خداوند یهوه عادت بنی‌آدم است؟ و الان ای خداوند یهوه، تو خدا هستی و کلام تو صدق است و این نیکویی را به بنده خود وعده داده‌ای. و الان احسان فرموده، خاندان بنده خود را برکت بده تا آنکه در حضورت تا به ابد بماند، زیرا که تو ای خداوند یهوه گفته‌ای و خاندان بندهات از برکت تو تا به ابد مبارک خواهد بود.» (۲ سموئیل ۷:۱۸-۱۹، ۲۸-۲۹)

بدینوسیله داود از خداوند به خاطر وعده‌اش تشکر کرد، این وعده که از نسل او پادشاهی ظهور خواهد کرد. آندسته از شما که کتاب مقدس را خوانده‌اید می‌دانید که خدا قسمتی از وعده خود را عملی ساخته است. زیرا که در انجیل می‌خوانیم هزار سال بعد از داود، خدا فرشته‌ای نزد شبانانی که در تپه‌های بیت‌لحم مشغول پاسبانی از گله‌ها بودند فرستاد، همانجایی که داود شبانی می‌کرد. فرشته خداوند به شبانان گفت: «اینک بشارتِ خوشیِ عظیم به شما می‌دهم که برای جمیع قوم خواهد بود. که امروز برای شما در شهر داود، نجات‌دهنده‌ای که مسیح خداوند باشد متولد شد.» (لوقا ۲: ۱۰، ۱۱) بله، پادشاهی که خدا وعده ظهور وی را داده بود از نسل داود متولد شد. در حال حاضر این پادشاه به آسمان بازگشته است، و به انتظار روز عظیم و مهیبی است که تا بازگردد و دنیا را به عدالت داوری کند. در آن روز همه خواهند دانست وعده‌ای که خدا در مورد پادشاهی ابدی به او داده بود حقیقت دارد. در آن روز گفته خواهد شد، «سلطنت جهان از آن خداوند ما مسیح او شد و تا ابدالابد حکمرانی خواهد کرد.» (مکاشفه ۱۱: ۱۵)

در اینجا برنامه ما به پایان می‌رسد. از اینکه به برنامه ما گوش دادید سپاسگزاریم. در برنامه بعدی به یاری خدا، داستانی درباره داود پادشاه برایتان خواهیم گفت که گوشه‌ایتان به لرزه در خواهد آمد. خدا به شما برکت دهد. با این آیه از کلام خدا با شما خداحافظی می‌کنیم:

«زهی عمق دولتمندی و حکمت و علم خدا!... زیرا که از او و به او و تا او همه چیز است؛ و او را

تا ابدالابد جلال باد، آمین!» (رومیان ۱۱: ۳۳، ۳۶)